

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

برای اثبات این که اجزاء غیر متعذر واجب هست دو راه ذکر شده، یکی تمسک به استصحاب هست و یکی تمسک به قاعده میسور. معمولاً حالا ابتداءً از استصحاب بحث کردند بعد قاعده میسور را بحث کردند. البته منطقی این بود که عکس انجام بشود. چون اگر قاعده میسور ثابت بشود آن دلیل اجتهادی است نوبت به استصحاب نمی رسد.

س: معمولاً مقتضای ادله عامه را اول بحث می کنند بعد مقتضای ادله خاصه را، از این جهت

ج: بله ولی چون اصل است و وقتی که ما قاعده داشته باشیم علی القاعده نباید...، مگر این که بگوییم استصحاب از باب این است که حالا همین نکته شاید در نظر شما باشد که آن قاعده میسور اگر گفتیم مخصوص مثلاً به صلاة است که این طور هم نیست البته که مخصوص صلاة باشد؛ خب می شد بگوییم. حالا بعضی هم اصلاً قاعده میسور را عنوان کردند؛ استصحاب را از ادله قاعده میسور قرار دادند. حالا خیلی زیاد مهم نیست این جهت. حالا تبعاً لهم ابتداءً استصحاب را مورد کلام قرار می دهیم.

شیخ اعظم قدس سره در فرائد برای اثبات وجوب، به استصحاب تمسک فرمودند به دو بیان، یک بیان دیگری هم در جای دیگری فرمودند؛ در خود مثل این که در خود استصحاب فرمودند، مجموعاً سه بیان ایشان فرمودند.

آقای آخوند هم قدس سره در کفایه متعرض استصحاب شدند و یک تقریبش را ظاهراً قبول فرمودند. شیخ رضوان الله علیه هر دو تقریب را قبول فرمودند؛ دو تقریبی که بیان کردند مرحوم آقای آخوند یک تقریب را قبول فرمودند و لکن بعدها که منهم محقق خوئی باشد در مصباح الاصول کانه دیگه همه تقاریب مورد خدشه واقع شده و کسی با استصحاب فرموده که نمی شود با استصحاب ما وجوب بقیه را اثبات بکنیم.

تقریب استصحاب به چه شکل می توان نمود؟ خودش وجوهی دارد؛ به اختلاف این که آن متیقن سابق را چه بگیریم. چون ما در این موارد متیقن های مختلفی ممکن است که بتوانیم تصویر کنیم و بحسب آن استصحاب بکنیم. البته در ابتدای بحث هم باید توجه داشته باشیم که ولو تذکر ندادند ابتداءً ولی هم شیخ متعرض شده ابتداءً و هم محقق خوئی در

پایان این وجوه می‌فرماید این در جایی است که فعلاً در ابتدای امر تعذر نبوده؛ بعد عارض‌التعذر، مثلاً در اول وقت به اندازه‌ای که یک نماز چهاررکعتی را بخواند متعذر نبوده برایش تمام اجزاء و شرائط را بیاورد و ممکن بوده، بعد تعذر عارض شده، فعلاً این صورت را محل کلام قبرار می‌دهد. آن‌جا که از اول تعذر داشته قبل الوقت و من اول الوقت این تعذر داشته این را بعداً متعرض می‌شویم. فعلاً مورد کلام آن جایی است که یک زمانی بوده که تعذر نداشته

س: یک زمانی؟؟ امثال؟؟

ج: بله، بله، امثال بوده دیگه؛ تعذر نداشته و بعد تعذر عارض شده و این در آن زمان ممکن انجام نداده بوده. خب در این‌جا یک توجیه و تقریب برای استصحاب این است که ما توجه کنیم به این‌که ما یک وجوبی داشتیم بالاخره، قبل از طرّو تعذر یک وجوبی که حالا کار نداریم این وجوب استقلالی بوده، ضمنی بوده، چی بوده، به این کار نداریم. یک وجوبی که می‌دانیم بوده، یک وجوبی که جنس است، جنس الوجوب را می‌دانیم بوده که این جنس الوجوب هم می‌تواند با وجوب استقلالی جمع بشود و فصلش وجوب استقلالی باشد و هم می‌تواند با وجوب ضمنی جمع بشود. ما علم داریم یک وجوبی بوده، حالا چرا؟ برای این‌که وجوب استقلالی که خب، وجوب ضمنی که روشن است. اگر وجوب استقلالی داشته قهراً این اجزاء غیرمتعذر در ضمن وجوب داشته دیگه، وجوبی که می‌رود روی مرکب؛ هر یک از اجزاء و ابعاض؛ وجوب ضمنی هم پیدا می‌کند. پس یک چنین وجوبی می‌دانیم بوده، الان که تعذر حاصل شد آن جنس الوجوب را نمی‌دانیم از بین رفت یا نه، آن جنس الوجوب باقی است؟ خب استصحاب بقائش را می‌کنیم.

س: متعلّقش چیه این؟

ج: همین؛ همین اجزاء... می‌گوییم این اجزاء غیرمتعذر و این شرائط غیرمتعذر نسبت به این‌ها یک جنس الوجوبی که بود...

س: که هم با استقلالی و هم با ضمنی سازگار است یعنی؟

ج: که جنس الوجوب می‌گوییم یعنی وجوبی که هم می‌تواند در ضمن وجوب

س: یعنی جامع را می‌خواهید بفرمایید؟

ج: جامع است دیگه، نه آن موقع جامع داشته

س: حالا کلاً جامع دارد یا نه؟

ج: جامع هم دارد. جنس الوجوب است دیگه، یک جنس الوجوبی بوده، همان را می‌خواهیم استصحاب بکنیم.

س: الزام؟؟ متعلّق می‌خواهد، متعلّقش

ج: بله، همین‌ها دیگه.

س: نه، متعلّقش کل بوده یا این بعض بوده؟

ج: بعض هم بوده دیگه، این بعض....

س: آخه این دو نوع وجوب است. جامع ندارد این‌ها

ج: یعنی چه؟

س: دو سه نوع وجوب است. وجوب ضمنی، وجوب استدلالی، اگر

ج: نه، جامع را این جوری معنا می‌کند

س: اگر متعلّقش کل باشد

ج: جامع جنس یعنی با این می‌تواند جمع بشود با آن هم می‌تواند جمع بشود. مثل این‌که می‌دانیم حیوانی در این دار

بوده، حیوانی می‌دانیم بوده، حالا این حیوان ممکن است در ضمن انسان باشد ممکن است در ضمن بقر باشد، غنم باشد

س: اتفاقاً همان جاها اشکال هم شده دیگه.

ج: خب حالا، بالاخره حالا تأثیر، تو اشکال‌ها یک اشکال که می‌کنیم. حالا اشکال می‌کنند ها! این یک تصویر است که

ما این جوری بگوییم. که آقای خوئی قدس سره این جور، تقریب اول را این قرار داده، «أن يستصحب الوجوب الجامع

بین الضمنی و الاستقلالی» که حالا بعد راجع به این یک عرضی می‌کنیم «المتعلق بغير المتعذر من الأجزاء و الشرائط،

فانّ وجوبها الضمنی قبل طروء التعذر فی ضمن وجوب المركب کان ثابتاً، و نشک فی ارتفاع أصل الوجوب بارتفاعه،

فنتمسک بالاستصحاب و نحکم ببقائه». این عبارت یک مقداری ایهام دارد اولش که «يستصحب الوجوب الجامع بین

الضمنی و الاستقلالی المتعلق بغير المتعذر من الأجزاء و الشرائط»، این یعنی مستصحب ما یک وجوبی جامع است که

تعلق به غیر متعذر از اجزاء قرار گرفته؟ این اجزاء غیرمتعذره وجوب استقلالی به آن تعلق نگرفته بود آن موقع، وجوب

استقلالی مال مرکب بود بما آنه مرکب، این اجزاء وجوب ضمنی فقط داشتند. اگر این مستصحب را بخواهیم بگوییم

الجامع بینهما است بالفعل؛ یعنی همان موقع جامع است؛ خب این تمام نیست این جوری بخواهیم بگوییم. اما اگر مقصود

## درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۵/۱۶

موضوع: احتیاط

از این جامع این باشد ما اصل الوجوبی می‌دانیم این‌جا بوده که این اصل الوجوب یک جنسی است که هم با وجوب استقلالی می‌تواند جمع بشود هر جا باشد و هم با وجوب ضمنی می‌تواند جمع بشود. که البته در این‌جا نسبت به اجزاء غیرمتعذر با وجوب ضمنی بوده، در ضمن وجوب ضمنی بوده این جامع، این اصل الوجوب.

س: ولی ما به آن توجه می‌کنیم.

ج: بله، ما به آن توجه می‌کنیم

س: کلی قسم ثانی یعنی؟

ج: نه، نه، جامع، جامع این

س: کلی؟؟

ج: به جنس، به جنس، جنس، این جنسی که توی آن نیفتاده حتماً با این نوع باید باشد یا با آن نوع باید باشد. همین! همین مقدار

س: می‌دانم، این درست؛ الان این خودش کلی است یا شخصی است؟

ج: کلی است.

س:؟؟ قسم ثانی است؟

ج: کلی است، قسم ثالث است. این کلی است. این جوری.

از این‌که تعلیل می‌کنند که بعد می‌فرمایند «فان وجوبها الضمنی قبل طروء التعذر فی ضمن ... کان ثابتاً»، خب می‌گویند که حالا کسی ممکن است بگوید این تعلیل با این می‌سازد که شما همان وجوب ضمنی را بگویی استصحاب می‌کنیم. این تعلیل با این می‌سازد. یک خرده صدر و ذیل معلّل و تعلیل یک مقداری تشویش مایی دارد. حالا اصلاح شده است این‌که این جور بگویی. این یک تقریب است.

خب این تقریب را ایشان دوتا اشکال ...، یک اشکال ایشان می‌کنند بر آن و آن این است که این مبنی است بر جریان استصحاب در کلی قسم ثالث.

س: همین را می‌خواستم عرض کنم. شما قسم ثانی پس چرا تصویر کردید؟؟؟

ج: نه، نه

## درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۵/۱۶

موضوع: احتیاط

س: در توضیحش که فرمودید سؤال کردم، فرمودید یک حیوانی که نمی‌دانیم بقر است یا؟؟

ج: نه، نه، آن تشبیه می‌گویند از یک جهت... می‌خواستیم بگوییم از این‌که کلی است و با این می‌سازد با آن هم می‌سازد

س: ولی قسم ثانی‌اش را در نظر نداشتید؟

ج: نه، نه، نه، این کلی قسم ثالث است که کلی قسم ثالث چیه؟ این است که می‌دانیم کلی در ضمن یک فردی محقق

بوده، آن فرد را می‌دانیم از بین رفته ولی احتمال می‌دهمی کلی در ضمن یک فرد آخری

س: قبل از بین رفتن او محقق

ج: به وجود آمده باشد. مثلاً این‌جا می‌دانیم که زید در این دار بوده، زید می‌دانیم بیرون رفته ولی احتمال می‌دهیم شاید

در کنار زید یا عند خروج زید عمرو وارد شده باشد. پس انسان باقی است. این‌جا هم شما می‌دانی که این اجزاء

غیرمتعذر به واسطه امر به مرکب یک وجوب ضمنی و یا اصل الوجوبی این‌جا بوده، آن به واسطه این‌که امر به مرکب

پایان یافت چون متعذر است و شارع به مرکب از متعذر و غیرمتعذر که نمی‌تواند امر بکند. آن امر از بین رفته ولی

احتمال می‌دهیم یک امر استقلالی عند تعذر او به وجود آمده باشد و تشریع کرده باشد و به واسطه این فرد جدید، این

تشریع جدید؛ آن اصل الوجوب باقی باشد و این همان کلی قسم ثالث است که لا نقول به، چرا؟ برای این‌که آن‌که یقین

داریم که آن منتفی شده استصحاب نمی‌شود از آن کرد. آن امر آخر مشکوک الحدوث است. ما و آن جامع؛ آن‌که تشریع

نشده آن یک امر انتزاعی است. آن که در لوح واقع است یا آن تشریع است یا این تشریع است. آن تشریع است که

می‌دانیم تمام شده، این تشریع هم که نمی‌دانیم اصلاً جعل شده یا نه؟ ما یک چیزی می‌آییم انتزاع می‌کنیم که حکم شرع

نیست. پس بنابراین باطل است. فلذا آقای آخوند هم در کفایه قدس سره فرموده ما می‌خواهیم این‌جا استصحاب جاری

بکنیم یا باید قائل باشیم مبنی است و قبول استصحاب کلی قسم ثالث یا یک وجه دیگری که حالا وجه سوم است که

آقای خوئی ذکر می‌فرمایند.

س: البته حاج آقا رفع کلی قسم ثالث که نیست که فرمودید. آن‌چه که ردع فرموده معمولاً قرار می‌دهند این است که

متیقن سابق و مشکوک؟؟ که دارد وحدت ندارد. لذا همین اشکال را به کلی قسم ثانی هم وارد می‌کنند بعد آن‌جا به

حیث و بیث می‌افتند که این وحدت را ثابت کنند

ج: نه.

س: و الا این که انتزاع

ج: این هم....

س: این توی همه جا این طور نیست. ممکن است آن حکم هم داشته باشد ولی باز هم می گویی؟؟

ج: باشد، نه، فلذا ایشان این جا همین را بیان می کند.

س: نه این جا را؟؟ کلی را رفع ...

ج: «فان الفرد المعلوم و لا نقول به» چرا؟ «فان الفرد» فرموده «أنه مبني على جريان الاستصحاب في القسم الثالث من الكلّي و لا نقول به، فان الفرد المعلوم تحققه و هو الوجوب الضمني قد ارتفع يقيناً» آن وجوب ضمنی که داشتند برای خاطر آن مرکب «قد ارتفع يقيناً» پس بنابراین شک در بقاء نداریم. «و الفرد الآخر و هو الوجوب الاستقلالي» که می خواهید بگویید در ضمن او اصل الوجوب باقی است. و هو الوجوب الاستقلالي مشکوک الحدوث است. «و ليس هنا وجودٌ واحدٌ متيقن الحدوث مشکوک البقاء»

س: وحدت ندارد؟؟ همین که عرض کردم

ج: می دانم. پس به خاطر چی این جور نیست؟ به خاطر همان جهت که آن که یقیناً از بین رفته، شکی در آن نداریم. این که شک در حدوثش داریم. پس شما یک چیزی که بگویید این وجود؛ الان نمی دانم همان هست یا نه، این نیست...

س: وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه نیست که؟؟

ج: خیلی خب، پس بنابراین غلط نبود که عرض کردیم همین است دیگه

س: نه، نه، شما عرض کردید جهتش این است که ما آن وجود انتزاعی را با آن کار نداریم

ج: نه، بعد همین تتمه لازمه دارد که آن وجود انتزاعی.... خب شما می گویید بله، ولی ما یک اصل الوجوبی که این جا انتزاع می کردیم از آن و از این، شاید آن اصل الوجوب باشد.

س: آن به خاطر، همین را می خواهم اتفاقاً عرض کنم. آن به خاطر انتزاعی بودنش نیست. آن را به خاطر این می گویند که آقا؛ چون کلی در ضمن هر فرد با فرد دیگر منقاد است

ج: نه، آن حالا حرف آخری است. دوتا جواب آن جا دارد. یکی همین که آباء و ابناء است که اصلاً این نیست؛ آن کلی هم از بین رفته، یکی این است که نه، ما از این ها می توانیم یک چیزی را انتزاع کنیم.

س: انتزاعی چرا فایده ندارد؟ به خاطر همین ...

ج: آن نه، آن هم در کلمات هست دیگه، گفتند آن امر انتزاعی هم که حکم شرع نیست. خب این تقریبی است که محقق خوئی ذکر کرده.

تقریب دومی که ذکر می‌کنند این است که «ان یستصحب الوجوب الاستقلالی بنحو مفاد کان التامه».

سوم هم این است که «ان یستصحب الوجوب الاستقلالی» باز، قبل از این که ما وارد دوم و سوم بشویم، این جا شیخ اعظم این جوری فرموده: «و للقول الثانی» که بگوییم واجب اجزاء غیر متعذره، «استصحاب وجوب الباقي اذا كان المكلف مسبوقاً بالقدره» که به این نکته اش توجه کرده «بناءً علی أنّ المستصحب هو مطلق الوجوب، بمعنى لزوم الفعل، من غیر التفاتٍ إلی کونه لنفسه أو لغيره»، که به ضمنی کاری ندارد.

س: بحث غیری اش

ج: همین طور که قبلاً هم داشتیم در انحلال می‌گوید آقا؛ این اجزاء غیر متعذره؛ این وجوب داشته، یک وجوبی این جا بوده روی این ها، کار نداریم این وجوب به خاطر استقلالی اش بوده یا به خاطر این بوده که این مقدمه است. پس یک وجوبی این جا بوده، ما همان وجوب را این جا استصحاب می‌کنیم. خب این البته این هم یک تقریبی است که در مصباح الاصول نیامده، که شیخ فرموده و مستند شیخ؛ یعنی شیخ اشکال نمی‌کند. قول ثانی به این می‌شود استدلال کرد. باز این هم البته باز همان کلی قسم ثالث هست. اشکال کلی قسم ثالث، اگر در آن ضمنی باشد در این جا هم هست. علاوه بر این که وجوب مقدمی مبنی است بر این که ما وجوب مقدمی اجزاء را هم بپذیریم که خب خودش محل کلام است. کما این که آن قبلی هم ضمنی باید بپذیریم. خب مثل امام اصلاً انکار می‌کند می‌گویند ما وجوب ضمنی نداریم. این ها مبنی بر این هست که وجوب مقدمی را بپذیریم فرمایش شیخ، ضمنی آن اشکال هم دارد. علاوه بر این که توجه می‌فرمایید این ها همه استصحاب در شبهات حکمیه است. ما باید استصحاب در شبهات حکمیه را هم به طور کلی بپذیریم که ما این جاها بتوانیم این استصحاب را...

یک راه دیگری هم وجود دارد که اگر ما وجوب مقدمی را بپذیریم و گفتیم وجوب مقدمی شرعی داریم، این جا دیگه احتیاج ... می‌توانیم شاید بگوییم که اشکال کلی قسم ثالث هم ندارد به این بیان که می‌گوییم این اجزاء مگر وجوب مقدمی نداشت؟ وقتی که ذی‌المقدمه را شارع عوض می‌کند، وقتی وحدت مقدمه باشد باید یک وجوب جدید بیاید

جعل بکند یا همان وجوب قبلی را می‌تواند باقی بگذارد؟ مثلاً یک مقدمه‌ای برای یک ذی‌المقدمه‌ای واجب شده، آن ذی‌المقدمه به خاطر یک امری از وجوب افتاد ولی یک ذی‌المقدمه دیگری را واجب می‌کند که همین است مقدمه‌اش، اگر ما وجوب شرعی می‌گوییم نه وجوب ترشحاتی، یک وقت ما مقدمه واجب را از باب وجوب ترشحاتی بیان می‌کنیم یعنی از دل آن وجوب نفسی در می‌آید.

س: که چون عوض شده

ج: عوض می‌شود. این از دل آن در آمده بوده، این از دل این در می‌آید. ولی اگر بگوییم که وجوب مقدمی یک وجوب تشریعی شرعی از دل آن در نمی‌آید. شارع محاسبه می‌کند همان‌جور که ذی‌المقدمه را به گردن می‌گذارد مقدمه را هم خودش به گردن می‌گذارد منتها از باب مقدمه او، خب دیگر چه احتیاجی به تشریح جدید دارد؟ وقتی مقدمه این مقدمه همان هم هست.

س: پس یک قسم خاص وجوب غیری شرعی را دارید می‌فرمایید. چون آن ترشحاتی هم شرعی است کما این‌که بسیاری فرمودند

ج: نه، آن تبعی است. یعنی خودبه‌خودی است

س: باشد، آن هم شرعی اسمش را گذاشتند دیگه؟؟

ج: نه، ولی، نه، نه، نه،

س: می‌خواهم بگویم پس یکی

ج: نه، شرعی می‌گذارند ولی خصوصیاتش این است که آن تبعی است. آن‌که از بین رفت این تبعش هم از بین می‌رود، این جدید می‌شود.

س: می‌خواهم ببینم در تبیین فرمایش‌تان می‌خواهید بفرمایید اگر وجوب مقدمی شرعی را بنحو خاصی قبول ...

ج: بله، بگوییم تبعی به آن معنا نیست خودش استقلال به جعل دارد. محاسبه‌ای کرده که من این را لازم دارم برای این‌که من امر به مقدمات، به ذی‌المقدمه‌ها می‌خواهم بکنم. خب این‌جا می‌گوییم آقا، این اجزاء غیرمتعذر وجوب مقدمی داشته، حالا الان نمی‌دانیم وجوب مقدمی‌اش از بین رفت یا نه؟ لعلّ شارع کل را واجب کرده باشد یعنی اجزاء غیر متعذر را واجب کرده باشد وقتی واجب کرده باز این‌ها می‌شوند مقدمه‌ی او ...



## درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۵/۱۶

موضوع: احتیاط

س: یعنی یک چیزی جای آن گذاشته باشد دیگر.

ج: پس بنابراین واجب است دیگر، استصحاب همان نفس آن وجوب مقدمی سابق را می‌کنیم. دیگر کلی هم نمی‌شود جامع هم نمی‌شود کلی هم نمی‌شود نفس همان وجوب سابق را، وجوب مقدمی سابق را استصحاب می‌کنیم برای این‌ها. س: ولی مبنایش قرار می‌دهیم.

ج: ولی مبنا قرار می‌دهیم این یک، دو: این که با این وجوب مقدمه اگر می‌خواهید نتیجه بگیرید که مقدمه‌ی بی‌ذی المقدمه که نمی‌شود پس این باقی‌مانده وجوب استقلالی دارد، واجب است، خب این می‌شود اصل مثبت. درواقع همین جور است البته نمی‌شود وجوب مقدمه‌ای باشد ذی المقدمی واجب نباشد و این‌جا ذی‌المقدمی جز این اجزاء نیست دیگر که مرکبی که تشکیل می‌شود از همین اجزاء غیر متعذر.

س: دیگر نیازی به این نداریم، نیاز به این نداریم که بگوییم کل الاجزاء واجب بوجوب واحد استقلالی؛ نه بیان دوم ...

ج: حالا نه، صبر کنید حالا می‌گوییم چرا می‌گوییم؟

اگر می‌خواهید این را اثبات کنید می‌شود مثبت، اگر این را نخواهید اثبات بکنید وجوب مقدمه که خودش امتثال ندارد، امتثال خاص ندارد که.

س: نه شیخ می‌گفت چی؟ می‌گفت من می‌دانم این اجزاء را نگاه که به آن می‌کنم کاری ندارم مقدمه ...

ج: نه از آن درآمدیم ..

س: خلاصه باید انجام بدهد ...

ج: نه از آن درآمدیم، این تقریر جدید است داریم می‌کنیم. یکی این است که ...

س: شما دارید تتمه‌ی فرمایش ...

ج: نه نه تتمه عرض نمی‌کنم ...

س: ??? ثالث نیست، چرا ??? ثالث نیست؟ چون به خود اجزاء نگاه می‌کنم که خود اجزاء مقدمیت آن و وجوب غیری

شرعی مقدمی‌اش محفوظ است منتها ذی المقدمه‌ها عوض شده ...

ج: عوض شده ...

س: پس نگاه به چی کردید؟

ج: به خود ...

س: نگاه به خود کل نکردید، نگاه به خود اجزاء کردید ...

ج: می دانم ...

س: و این در ???

ج: خب نه ...

س: شیخ هم به این نظر دارد ...

ج: نه به این نظر ندارد شیخ، شیخ جامع می فرماید. می فرماید ...

س: ??? می فرماید که جامع نمی شود؟ این است که ...

ج: نه ایشان می فرمایند اصل وجوبی که کار ندارم این عبارت شان این بود دیگر ...

س: مقدمی است یا استقلالی است ...

ج: بله «لزوم من غیر التفات إلى كونه لنفسه أو لغيره».

س: همین اصل وجوب ...

ج: اصل وجوب می دانم این جا هست، ما نمی گوئیم اصل الوجوب ...

س: خب شما اشکالاتان این است ...

س: نه ما می گوئیم شخص وجوب این جا هست ...

ج: ما می گوئیم شخص وجوب غیری، نه اصلاً می دانیم این ها وجوب غیری داشتند، این وجوب غیری لعل باقی باشد

چرا؟ برای خاطر این که ممکن است که شارع یک وجوب استقلالی روی مرکبی که تشکیل می شود از اجزاء غیر متعذر

از مابقی؛ یک وجوب آورده روی این، پس این ها هم باز مقدمه ی همین می شوند. قبلاً مقدمه ی یک مرکبی بودند که از

این ها و غیر این ها تشکیل می شد، الان مقدمه ی مرکبی هستند که فقط از این ها تشکیل می شود ...

س: ذی المقدمه عوض شده.

ج: ذی المقدمه عوض شده ولی مقدمه که لازم نیست عوض بشود، وجوب مقدمی که لازم نیست عوض بشود.

پس اشکال کلی قسم ثالث نمی‌آید، قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه یکی است، هذه الابعض، هذه الاجزاء، کانت واجبةً بالوجوب المقدمی و الان کما کان.

س: منتها همه‌اش دایر یا بین اصل مثبت است یا این‌که اصلاً؟؟؟

ج: آهان آن وقت اشکال این است که شما با این می‌خواهید چکار کنید با این وجوب مقدمی؟ می‌خواهید اثبات کنید که پس این غیر متعذرها این مرکب امر استقلالی دارد از دل آن دریاورید که بله لازمه‌ی عقلی‌اش هست، مثبت است. اگر می‌خواهید بگویید نه بدون این‌که آن اثبات بشود من واجب است این را بیاورم خب من از آن برائت جاری می‌کنم این مقدمه را برای چی می‌خواهم؟ خودش که امتثال ندارد، عقوبت ندارد، خودش که چیز ندارد که.

س: حاج آقا مثبت در جایی است که خود امر مستصحب لیس له اثر شرعی بل امر عقلی بعد لازمه‌ی این مستصحب لحاظ می‌شود؟؟؟ درست است؟ این‌جا اصل مثبت است، مثبت بر این‌که خود بقاء حیات من....

ج: این‌ها توی آن نیفتاده ...

س: نه دیگر اصل مثبت این است دیگر ...

ج: نه

س:؟؟؟

ج: نه ممکن است آثار داشته شما بخواهید آن را هم اثبات بکنید.

س: نه دیگر، اما آهان حالا حالا اصل مثبت این است دیگر، اصل مثبت یعنی این‌که من تا لازمه را اثبات نکنم امر شرعی اثبات نشود ...

ج: نه

س:؟؟؟ وقتی ملزوم خودش اثر شرعی نداشته باشد ...

ج: نه داشته باشد، می‌خواهی اضافه‌ی بر آن می‌خواهی یک چیز دیگری هم حساب کن ...

س: خب نه پس اشکال اول که اصل مثبت، اشکال دوم را می‌پذیریم، اشکال دوم که می‌فرمایید یعنی چی مقدمی‌ای که تولید نشود از آن ذی المقدمه؟ این اشکال خوب است که آخر شما نمی‌توانید مقدمی‌ای را بگویید که تولید نشود از آن ذی المقدمه...

ج: پس لازمه‌اش این است که چی؟

س: نه نه اشکال بعدی اصل مثبت، اصل مثبت اشکالش در جایی است که خودش نمی‌توانیم با آن اثر شرعی اثبات کنیم مجبور هستیم با این لازمه که آن می‌شود اصل مثبت ...

ج: مجبور نیستیم به این که اصل مثبت این جا باشد، این جا هم هست ...

س: آقا اصلاً اصل مثبت ...

ج: نگفته که، آخر این چه حرفی است شما می‌زنید؟

س:؟؟؟ اثر شرعی ندارد دیگر؟؟؟ خودش امتثال ندارد ...

س: شما اطلاق اثر اصل، بطلان اصل مثبت را در این جا باید بحث کنید، اگر خود ملزوم ما اثر شرعی دارد خودش خودش را می‌تواند اثبات کند، چون لازمه‌اش باطل است ملزوم هم باطل است؟

س: به درد ما نمی‌خورد ...

س: آهان به درد ما نمی‌خورد می‌شود اشکال دوم؛ اشکال اول اصل مثبت این است که می‌گوید خود ملزوم فرض کنید وحدت مفهوم دارد ملزوم و لازم، هر دو یک چیز را ....

ج: آقای عزیز این که لازمه‌ی این نیست، ببینید مثل این که شما می‌گویید این آب نمی‌دانم مطلق هست یا مطلق نیست؟ استصحاب بقاء اطلاق می‌کنید می‌گویید آب مطلق است. خب اثر شرعی دارد دیگر، با آن می‌شود وضو گرفت، می‌شود تطهیر کرد، خبثیه، حدیثیه، همه‌ی این‌ها می‌شود درست؟ یک لازمه‌ای هم دارد اگر این مطلق است پس من آن شکر را توی این نریختم که ضامن باشم ...

س:؟؟؟

ج: نه بابا لازم عقلی‌اش است دیگر در جایی که ....

س:؟؟؟

ج: هیچ راهی نداشت، این که هیچ فقهی و هیچ اصولی غیر از حضرت تعالی نگفته که اصل مثبت فقط مال جایی است که لولا این اثر دیگری نباشد، نه؛ هر اثری که شما به لازمه‌ی عقلی و غیر از لازمه‌ی شرعی بخواهید اثبات بکنید می‌شود، حالا ولو آثار ...

س: ??? ثابت نمی‌شود ...

ج: و آن ثابت نمی‌شود ولو آثار دیگری شاید باشد آن منافات ندارد که.

خب پس بنابراین این سه جور شد تا حالا که ما بخواهیم یک جامعی را استصحاب بکنیم درحقیقت، یعنی دوجور برای جامع، یکی آن که ضمنی هست که ایشان فرمودند، یکی آن که شیخ اعظم فرمود، یک راه دیگر هم این که ما حالا سر وجوب استقلالی به آن معنا نرویم این است که عرض کردیم که ما بیاییم وجوب مقدمه را استصحاب بکنیم و اشکالش روشن می‌شود.

و اما وجه دومی که محقق خوئی ذکر می‌کنند این است که «ان يستصحب الوجوب الاستقلالی بنحو مفاد کان التامة» یعنی نمی‌گوییم وجوبه‌ای که کان لصلاة یا لهذه الاجزاء، اثبات شیء لشیء نه، بلکه اثبات الوجود، کیونیت وجوب، می‌گوییم یک وجوبی که این جا بود نه وجوب چه چیزی کار نداریم ...

س: متعلق یعنی توجه نمی‌کنیم؟

ج: توجه نمی‌کنیم.

می‌گوییم مگر این جا یک وجوبی نبود؟ یک وجوبی خلق شده بود دیگر، این وجوبی که خلق شده بود آیا از بین رفته یا از بین نرفته؟

س: پس هست حالا متعلقش این ها هست؟

ج: بله؟

س: این قبلاً بوده الان هم شک داریم کماکان هست پس متعلقش هم این ها هست.

حالا پس متعلقش این ها هست کار نداریم، می‌گوییم وجوبی که این جا گردن گیر ما بوده یا وجوبی این جا بوده، یک وجوب استقلالی ای در این جا وجود داشته، الان از بین رفته یا نه؟ لعلّ باقی باشد به این که شارع یک وجوب استقلالی دیگری برای این اجزاء غیر متعذر شاید جعل کرده باشد. خب اگر جعل کرده پس آن وجوب استقلالی وجود دارد، وجوب الاستقلالی کان موجوداً، الان هم احتمال می‌دهم که موجود باشد، وجوب استقلالی، دیگر به ضمنی و مقدمی کار نداریم، همان وجوب روی مرکب، یک وجوب استقلالی. می‌گوییم این وجوب استقلالی که می‌دانم این جا بوده، الان آیا صحنه خالی شد از وجوب استقلالی یا یک وجوب استقلالی باز هم هست در عالم تشریع؟ می‌گوید هست، استصحاب

می‌گوید بگو هست. این خصوصیت این با قبلی در تقریر این‌ها این است که آن‌جا جامع بین استقلالی و ضمنی می‌گفتیم، این‌جا نه اصلاً ضمنی و مقدمی را می‌گذاریم کنار و فقط به وجوب مرکب توجه می‌کنیم. یک وجوب مرکب یک وجوبی این‌جا بود وجوب استقلالی الان نمی‌دانیم این وجوب استقلالی پایدار هست یا نیست؟ می‌گوییم ان شاء الله پایدار هست. «ان يستصحب الوجوب الاستقلالی بنحو مفاد كان التامة بأن يقال ان اصل الوجوب قبل تعذر بعض الاجزاء كان ثابتاً و يُشك في ارتفاعه بعد طرؤ التعذر فيحكم ببقائه للاستصحاب».

جوابی که می‌دهند محقق خوئی قدس سره دوتا جواب هست، جواب اول‌شان این است که وجوب عرض است، حالا تسامح شاید در این تعبیرشان باشد، یعنی متعلق می‌خواهد، همین‌طور وجوب پا در هوا نمی‌شود تصور کرد که، وجوب یک چیزی است. خب حالا این‌که وجوب عرض شد متعلق می‌خواهد می‌گوییم آن وجوب که ما به آن یقین داشتیم، این وجوب استقلالی که ما به آن یقین داشتیم به مرکب از متعذر و غیر متعذر بود که به حضرت عباس آن از بین رفته، آن وجوب استقلالی‌ای که بخواهد روی مابقی غیر متعذر باشد اصلاً شک در حدوث آن داریم. پس چه چیزی داریم که یقین به وجود سابق و شک در بقاء آن داشته باشیم؟ آن‌که واقعیت دارد این است، آن‌که در متن خارج، می‌دانیم در عالم خارج تحقق پیدا کرده آن وجوب بوده، آن وجوب استقلالی بوده که متعلقش کل این‌ها با آن‌که الان متعذر شده بوده، آن‌که حتماً نیست، وقتی متعلقش از بین رفت خودش هم از بین می‌رود دیگر. خب آن‌که از بین رفته، این وجوب استقلالی دیگر اصلاً نمی‌دانیم به وجود آمده یا نه؟ پس بنابراین همان اشکال کلی قسم ثالث این‌جا هست دیگر. حالا این‌جوری فرمودند ...

س: یعنی می‌خواهند بفرمایند حاج آقا نه تنها حالا اشکال استصحاب کلی، استصحاب کلی می‌گفت جامع و اصل را می‌آییم استصحاب می‌کنیم، اشکال استصحاب ؟؟؟؟ اما این‌جا چیز دیگر می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید اگر مثلاً مثال صلاة واجب بود الان می‌دانم صلاة برای من معذور است واجب نیست، صوم حالا واجب است؟ دوتا استقلالی دارد، دوتا استقلالی مختلف، عین این می‌ماند که من یقین به ...

ج: حالا آن بله آن هم ...

س: ؟؟؟ بقاء وجوب ....

ج: جامع بین این‌ها ...

س: ??? مثلاً صوم برسم، مثل این می‌ماند، دوتا استقلالی‌ای که ربطی بهم ندارند ...

ج: بله.

پس شما این‌جا درحقیقت اگر این‌جوری ملاحظه کنید که بابا این وجوبی که من قبلاً می‌دانستم این وجوب روی آن بوده، آن‌که می‌دانم از بین رفته، یقین به ارتفاع آن دارم. این وجوب استقلالی هم که هم که شک در حدوث آن دارم، پس ذات این وجوب‌ها که این‌جوری است. اگر بخواهید جامع بینهما را بگویید آن هم می‌شود کلی قسم ثالث. خب این اشکال اول.

اشکال بعدی که می‌فرمایند این است که خب حالا وجوب استقلالی هست می‌خواهی چه نتیجه‌ای بگیری؟ می‌خواهی نتیجه بگیری که این اجزاء غیر متعذر پس واجب است، چون وجوب استقلالی پا در هوا که نمی‌شود. وقتی شارع دارد می‌گوید آن هست پس لازمه‌اش این هست که یعنی این‌ها واجب هستند. آن وجوب استقلالی به این‌ها خورده در بقاء، خب می‌شود اصل مثبت. می‌فرمایند که «و لا نقول به ان استصحاب الوجوب بنحو و ثانیاً ان استصحاب الوجوب بنحو مفاد كان التامة و هو ما لوحظ فيه نفس الوجوب مع قطع النظر عن متعلقه لا يترتب عليه وجوب غير المتعذر من الاجزاء و الشرائط الا على القول بالاصل المثبت و لا نقول به». اگر یادتا باشد قبلاً شبیه این اشکال بود یک جوابی می‌دادیم از این اشکال و آن این است که اگر بخواهیم اثبات کنیم که بله و فتوا بدهیم این غیر متعذرها وجوب دارد این مثبت هست و نمی‌شود، ولی اگر به ما شارع گفت من تو را متعبد می‌کنم یک وجوب استقلال این‌جا وجود دارد که من می‌دانم امتثال او نمی‌شود الا به این.

س: حکم عقل من هست.

ج: این حکم عقل من هست، نمی‌خواهم بگویم این‌ها واجب است، اگر شما اشکال نکردید اشکال اولی را نکردید گفتید شارع می‌تواند بگوید آقا من یک وجوب استقلالی این‌جا دارم ولی من می‌دانم این وجوب استقلالی لا یمکن امتثاله الا به این‌که این‌ها را بیاورم، چون چیز دیگر که نیست. خب این‌جا چه اشکالی دارد؟ اشکال اصل مثبت وارد نیست، آن تنظیری هم که ایشان کردند همان که «و نظیر المقام ما اذا علمنا بوجوب اکرام زید ثم علمنا بارتفاعه و احتملنا وجوب اکرام عمرو فهل يصح جریان الاستصحاب فی اصل الوجوب بنحو مفاد كان التامة ليرتب عليه وجوب اکرام عمرو» این اشکالشان همان اشکال قبلی هست، درست است این بله من می‌دانستم زید واجب الاکرام است، می‌دانم وجوب آن از

بین رفته ولی احتمال می‌دهم حالا عمرو اکرامش واجب باشد. می‌گوید وجوبی که این‌جا بود وجوب نفسی، کار به متعلق آن ندارم که زید بود، استصحاب آن وجوب را می‌کنم، خب همان اشکال اولی، و الا اگر اشکال اولی وارد نباشد می‌گوییم آره، یک وظیفه دارم کسی باید اکرام کنم می‌دانم فردی هم غیر از او حتماً نیست که بشود، عمرو است. باید این قسمت را ایشان در آن بالا می‌آورد حالا خواستند در ذیل ثانیاً آوردند شاید می‌خواهند مثلاً بگویند مجموع اشکالین با این مثلاً بیشتر واضح بشوند.

خب این هم دوم که این را نه شیخ اعظم ذکر فرموده حالا این‌جا و نه آقای آخوند ذکر کرده؛ بعضی‌ها ذکر کردند این را. سوم: سوم این است که بیاییم بگوییم ما همان وجوب استقلالی مرکبی که قبلاً بود نفس همان وجوب استقلالی را می‌خواهیم استصحاب بکنیم. و این که شما می‌گویید قطع داریم آن وجوب استقلالی از بین رفته این حرف نادرست است به این توضیح که عرف تعذر بعض اجزاء مخصوصاً اگر این‌ها اجزاء مهمه و خیلی زیاد نباشد، این را موضوع را عوض شده نمی‌بینند، این را همان می‌بینند فلذا می‌گویند این آن وقت واجب بوده حالا واجب نیست. در نظر عرف این اجزاء باقی مانده، البته در صورتی که خیلی کذا نباشد این همان است. خب می‌گوییم همین‌ها قبلاً وجوب استقلالی روی آن بود. این مثل حالات عوض شدن است نه تغییر موضوع و انعدام آن موضوع سابق. فلذا اشکالی ندارد. حالا شیخ اعظم همین را این‌جا فرموده، فرموده است که «أو» یعنی استصحاب می‌کنیم «الوجوب النفسی المتعلق بالموضوع الأعم من الجامع لجميع الأجزاء و الفاقد لبعضها، بدعوى صدق الموضوع عرفاً على هذا المعنى الأعم الموجود فى اللاحق و لو مسامحةً، فان أهل العرف يطلقون» یا «يطلقون على من عجز عن السورة بعد قدرته عليها: أنّ الصلاة كانت واجبةً عليه حال القدرة على السورة، و لا يعلم بقاء وجوبها بعد العجز». همان، همان نماز است نمی‌دانیم بعد العجز بر آن واجب است یا نه؟ این جور تعبیر می‌کنند پس این را همان می‌بینند. بعد فرموده: «و لو لم يكف هذا المقدار فى الاستصحاب لاختلّ جريانه فى كثير من الاستصحابات، مثل: استصحاب كثرة الماء و قلّته» بالاخره چرا شک می‌کنی؟ یک چیزی از آن برداشته شده، تبخیر شده یک چیزی شده، این‌ها که در نظر عرف باعث نمی‌شوند موضوع عوض بشود.

س: یعنی می‌گویند همانی است که یک مقداری اش آسیب دیده؟

ج: آره.



حالا بعضی‌ها هم مثال زدند مثلاً برای توضیح همین، نمی‌دانم شاید توی کلام امام بود کجا بود که این مثل این است که گفته «اکرم زیداً» بعد زید مثلاً یک تصادف می‌کند دوتا دست‌هایش هم قطع می‌شود، می‌شود زیدی که الان دوتا دست ندارد. خب عرف می‌گوید این همان زید است دیگر؛ استصحاب بقاء. این جا هم همین جور است، حالا سوره را نمی‌تواند بخواند. این هم به خدمت شما، مرحوم آقای خوئی قدس سره، حالا شیخ توی عبارت‌شان نبود اما مرحوم آقای خوئی قدس سره دارند که «اعتبار ان الصلاة»، حالا یا بعد دارند که خلاصه این در جایی است که این اجزاء متعذر خیلی نباشد از آن مهم مهم‌هایش هم نباشد که وحدت عرفیه را داشته باشد و این جا را می‌پذیرند ایشان، یعنی این شکل استصحاب را در این صورت ایشان می‌پذیرند.

خب این هم تقریب دیگر، آقای آخوند قدس سره هم در کفایه به این تقریب که ایشان به این جهاتش هم توجه داشته و می‌فرماید: «ربما يقال بأن قضية الاستصحاب في بعض الصور وجوب الباقي في حال التعذر أيضا و لكنه لا يكاد يصح إلا بناء على صحة القسم الثالث من استصحاب الكلّي أو على المسامحة في تعيين الموضوع في الاستصحاب، و كان ما تعذر مما يسامح به عرفاً، بحيث يصدق مع تعذره بقاء الوجوب لو قيل بوجوب الباقي، و ارتفاعه لو قيل بعدم وجوبه» می‌گویند از همین وجوب برطرف شده، از همین، این غیر از این است که اصلاً ربطی اگر نداشت، پس روی همین می‌دانستند می‌گویند برطرف شد. اگر باقی هم باشد می‌گویند همین وجوبش باقی است، جاهایی که این جوری باشد. خب «و يأتي تحقيق الكلام فيه في غير المقام». حالا ما چون به آقایان قول دادیم و این‌ها دیگر تشریف آوردند ... س: قضاوت در این ...

ج: می‌ماند برای جلسه بعد....

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان